

نمایش انتخابات؛ هنگ شیپورچی ها را خبر کنید

ایراندخت دل آگاه

جناب میلانی! هیزم ها خشک نیستند، بر آن ها ندמיד

این روزها اگر از گذر « حاجب الشعور » وارد چهارسوی « خلیفه نشینی » بشوید و پیچید به راسته « سید علی »، چشم تان می خورد به بساط توزیع شربت خوش خیالی و شله زرد عوامفریبی. نفس که بکشید بوی کاه و نم مشام تان را پر می کند. دور تا دور این میدانک پر است از رمه های زبان بسته که خریده اند از خیابان « نالوطی ها » بالای میدان « پهلوان کذاب ».

از آدمیان ولی چندان خبری نیست. تنها عقل باختگانی دور سکوی نمایش می چرخند.

کسانی دارند آب می نوشانند به « رمه » گان؛ شاید برای قربانی شدن. آخر مراسمی بر پاست؛ مراسم

گردن زنی حقوق بشر؛ در تعزیه انتخابات.

چه قمه چرخان ها و سینه زن های جانانه ای دارد این مراسم. افسوس که جز همان « زبان بسته » ها و عقل باخته ها کسی به تماشا نایستاده است.

این همه نقاره چی ها و سنج زن ها جانفشانی می کنند ولی گویی گوش ها کر است. هر چه می دمند و می کوبند کسی نمی آید برای دستخوش. پس « کلاه » صندوق رای را در پایان نمایش پیش روی چه کسانی باید گرداند؟

مردم رفته اند به گلریزان « تحریم ».

مجلس آرایان ولی به دست و پا افتاده اند: « هنگ شیپورچی ها » را خبر کنید.

فراخوانده می شوند همه شان؛ و بوق ها در آن سوی آب ها، از پس این گذر و آن گذر شهرهای مدرن، به صدا در می آیند که: « ایهاالناس بشتابید به پای صندوق ها که حبیب ابن مظاهر در آستانه بر دار شدن است و طفلان مسلم به گودال مسلخ برده می شوند ».

کدام حبیب ابن مظاهر؟ کدام طفلان مسلم؟

کروبی را نشان می دهند و دوقلوی های موسوی و خاتمی را!
آری به راستی تعزیه ای برپاست و مرشد و مریدان اش به تنگنا افتاده اند از رویگردانی مردم . از این که چشم های باز ، دیگر فریب مجالس « سیاه کاری » اسلامی را نمی خورند .
نوکران بارگاه ، دستپاچه و دلواپس روی کرده اند به چاکران خانه زاد غربت نشین و التماس دعا دارند از آنان .

از این روست که در این هنگامه ، به هر رسانه ای سرک بکشید ، یکی از همین « نمک پروردگان » شما را به پای صندوق رای فرا می خواند و دل ها می سوزاند برای این انتخابات اجباری بی انتخاب .
حجم دیدنی ها و خواندنی های بی مقدار درباره « ضرورت حضور مردم در پای صندوق های رای » چنان است که دلت می خواهد سر به البرز بزنی و پیشانی ات را برشانه های سپید دماوند بگذاری و از این همه خیانت و نامردمی ، های های بگریی . ولی می دانی دشمن پیشتر خواهد آمد اگر سکوت کنی . این است که قلم را استوارتر می فشاری میان انگشتان و آن را بر می افرازی برای پس زدن نقاب از سیمای نوشته ها و گفته های فریب آلود منورالفکرها .
بگذریم .

روز گذشته در بدنام ترین سایت اینترنتی مقاله ای به چاپ رسیده بود از « عباس میلانی » . شاید اگر یکی از رادیوهای برون مرزی به آن اشاره ای نمی کرد ، کمتر کسی بر آن می شد که برود ببیند این بوی ناخوشایند از کجاست .

هر چه باشد عمر نمی کنیم که هر کسی هر وقت هوس کرد بیاید و مشام جان جوانان این مرز و بوم را بیازارد و بعد هم برود و کتاب بنویسد و پوزش بخواهد از گذشته . ولی درس نگیرد و چند گاهی دیگر در معرکه ای دیگر پا برهنه به میدان ندانم کاری ها بدود . تا لابد باز هم کتاب بنویسد و روضه را تکرار کند .
آقای عباس میلانی کتاب « جریان های اصلی در مارکسیسم » را - که در آن به موضوع فروپاشی شوروی پرداخته شده - بی دلیل به بازار نفرستاد . او خود را وامدار مردم درباره خطایی می دانست که عمری باید ننگ اش را بر دوش کشد . هر چه باشد ایشان هم کم نبوده اند از آقایان دکترهایی که جوانان بیخبر و ناآگاه - بویژه در میان قشر دانشجوی - را با چیدمان رنگارنگ واژه ها به پرتاب سقوط ایدئولوژیهای ویرانگر کشانده اند . اگر چه انگار هنوز هم به نظر می رسد که بر همان مدار پیشین در گردش اند و فقط ستاره شان را تغییر داده اند .

وقتی مقاله « میلانی » را می خواندی نخست چون باورت نمی شد که دریچه اندیشه او همچنان بر همان پاشنه می چرخد ، با خود می گفתי غلط نکرده باشم او این ها را گفته که مخالفان سخن اش به میدان بیایند

و تا می توانند مشت شان را حواله انتخابات و ولایت فقیه و عمله و اکره اش کنند .
از بس که مغالطه های فراوان وجود داشت در این مقاله .

راستش ولی بعد با خود می گویی چه بسا این گونه هم نباشد و جناب میلانی به راستی با دیدن « رفیق موسوی » - که قبای کاندیدایی پوشیده - این چنین دست افشان به میدان آمده است . پس اوج نادانی است که بنشیند در خیالات خام و چیزی نگویی . در دل زمزمه می کنی پس تکلیف « مسوولیت شخصی در دوران دیکتاتوری » - که هانا آرنه ما را به آن توجه داده است - چه می شود ؟ این است که به نظرت می رسد خوبست به چند نکته در آن مقاله اشاره شود تا جوانان هوشمند ایرانی با لالایی های یک « سیاسی کار » سالدار به خواب نروند . البته تنها اشاره ای گذرا ، چرا که گفته اند : « العاقل یکفی الاشاره » یعنی برای عاقل یک اشاره بس است .

دستآورد حکومت اسلامی در ایران را می بینید ؟ به خیلی ها مجال داده دو سه واژه بیگانه بیاموزند !
بگذریم .

جناب عباس میلانی در ابتدای سخن فرموده اند که : « خواست و شعار همگانی مردم را در انقلاب اسلامی ، استقلال ، آزادی ، جمهوری اسلامی تشکیل می داد » .

سخن تازه ای است به راستی . اگرچه نویسنده این سطور در تظاهرات انقلاب نبود که بداند شعارها دقیقا چه بود ، ولی با دیدن عکس ها و فیلم ها و خواندن روزنامه های آن دوران و خاطرات بسیاری از برگزار کنندگان مراسم انقلاب (!) می داند که چنین نبود . دست کم در خاطرات بسیاری آمده که تظاهر کنندگان بر استقلال و آزادی تکیه داشتند ولی تا نزدیکی های روی کار آمدن این رژیم ، جز گروهی اندک کسی از « جمهوری اسلامی » سخنی نمی گفت . فکرش هم خنده آور است که ناباوران به دین اسلام در طیف چپ بخواهند از همان ابتدا خفت یک حکومت اسلامی را به نام خود ثبت کنند . بگذریم از رهبران طیف چپ سرنهاده بر آستان « رفقای بالا » ، که همیشه خیانت کرده اند و هرگز از خفت و خواری نهراسیده اند . بر این پایه ، می توان با یقین گفت که این سخن « میلانی » یک دروغ مصلحتی بیش نیست . - احتمالا مصلحت نوشتن یک مقاله سفارشی ! - مگر آن که فرض کنیم آقای میلانی که در آن زمان سنگ مارکس و مائو را بر سینه می زدند ، سینه چاک اسلام ناب از جنس « خمینی نشان » اش بوده اند . اگر چنین است چرا تا کنون با صراحت درباره معبود سخنی نگفته بودند و چرا تشریف نمی آورند به یکی از کشورهای اسلامی برای زندگی و مبارزه در راه اسلام ناب محمدی ؟ همه جورش را داریم ؛ از اندونزی و مالزی گرفته تا عراق و افغانستان .

ایشان سپس به موضوع دروغپردازی های خمینی - که نامش را گذاشته اند « تقیه » تا بار سنگین و منفی

دروغ را از آن بردارند - پرداخته و ضمن اشاره به قدرت گیری روحانیون و داستان ولایت فقیه و نظارت استصوابی، رسیده اند به مرثیه هزار و یکشب انتخابات؛ و از همین جا آغاز کرده اند به رهنمود دادن و تشویق مردم به رفتن پای صندوق ها.

گویی که «خاتمی» و «کروبی» آخوند نبوده و نیستند و این بحث قدرت گیری روحانیون شامل حال آنان نشده و نمی شود.

بگذریم که ایشان در این رویداد نگاری ها و تاریخ گویی های یکی دو خط، یادشان می رود اشاره ای بفرمایند به موضوع «پاکسازی دانشگاه ها» و انقلاب فرهنگی مائوئی اسلامی در ایران و حضور میر حسین موسوی در ستاد آن!

انگار نه خودشان جزء استادان «پاکسازی» شده بوده اند و نه به زعم یاران میر حسین موسوی - که نقشی دست اول در این امر داشته - از اساتیدی که «تپیا» خورده اند. قصد توهین به استادان گرامی و راستین را ندارم. بر من ببخشایند تکرار این واژه را. ولی این واژه ای است که همه فعلیگان ستاد انقلاب فرهنگی بدان می بالند.

جناب «میلانی» سپس به موضوع آزادی و مفهوم قرن بیست و یک آن می پردازند و می گویند «آزادی در مفهوم قرن بیست و یکمی اش به معنای حق طبیعی هر انسان در انتخاب و عزل حکومت خویش است.» و «انسان متجدد مصلحت خویش را خود بهتر از هر کس می داند.» و می افزایند «اگر به لحاظ نظارت استصوابی بخش اعظم این حق را روحانیون برای خود غصب کرده اند، نفس این حق را نباید به آنان وا گذاشت» و برای توجیه این که چرا باید پای صندوق رفت، در بخش های پایین تر نوشته شان می آورند که «:

شرکت نکردن در آن به دلیل عیب و نقص های عمده ای که در نحوه انجام انتخابات وجود دارد بسان کسی است که در اعتراض به غصب بخش اعظم منزلش توسط مشتی غاصب از اندک حقوقی که هنوز غصبش نکرده اند هم استفاده نمی کند»

در پاسخ به این درفشانی ها باید گفت: گیریم آزادی در مفهوم قرن بیست و یکمی اش همین است که فرمودید. یعنی حق طبیعی هر انسان برای انتخاب یا عزل یک حکومت. ولی آیا چنین نیست که وقتی ملتی بر اثر ستم و سرکوب نمی تواند به حقوق کامل و انسانی خویش دسترسی داشته باشد، نباید همچنان به بقای آن تن در دهد؟ آیا نباید از حق خود بهره بجوید و به جای «انتخاب» گزینه «عزل» را برگزیند و خواستار کنار رفتن حکومتش اش شود؟ از آن جایی هم که سرکوب ها اجازه حرکت های دموکراتیک برای رسیدن به خواسته «عزل» را نمی دهد، به هنگام رای گیری ها در خانه بماند و با همین خانه نشینی نظر

صریح خویش را نه تنها به دولتمردان که به همه جهانیان اعلام دارد .
اتفاقا این مثال « غصب خانه » که آقای میلانی بدان اشاره کرده اند مثال درستی است . خانه این مردم غصب شده ، ولی به مردم گوشه ای از خانه را نداده اند . او را گوشه حیاط نشانده اند و هر از گاه سطل زباله ای را پیش رویش خالی می کنند که از میان آنچه درون آن است یکی را برگزیند .

آقای میلانی « تجاهل الواعظین » می نمایند و می فرمایند که « نفس حق » را نباید وا گذاشت . ولی نمی فرمایند که با تحریم انتخابات « نفس حق » وا گذاشته نمی شود ، بلکه به عکس ، نشان داده می شود که این مردم حق دارند از میان سطل زباله ای که شورای نگهبان پیش رویشان می نهد چیزی را انتخاب نکنند !
انتخاب نکردن هم نوعی گزینش است . حقی که مردم بر آند از آن استفاده کنند . حقی که حکومت نمی تواند از آنان بستاند .

جناب « میلانی » برای آن که حجت را بر مردم تمام کنند ، به مقایسه دولت خاتمی و دولت محمودک می نشینند و از تفاوت فاحش میان وضع زندگی روزمره مردم ، وضعیت اقتصادی و وضعیت فرهنگی جامعه می گویند و وضعیت سانسور و حق پایمال شده زنان و وضعیت بین المللی .
شگفتا و به راستی شگفتا !

کدام وضعیت اقتصادی ؟ در زمان خاتمی کدام بنیان های استوار اقتصادی پای گرفت که در دوران پس از او نابود شده باشد ؟ اصلا به کدام دستاوردهای اقتصادی این رژیم در این سی سال می شود نازید که دوران خاتمی گل سر سبدش باشد ؟ از ایجاد کارخانه های عظیم می گوئیم یا رونق کشاورزی و دامداری بی نظیرمان ؟ نکند محمودک احمدی نژاد آمده و همه گاو و گوسفندان را یکشبه کشته و نهال ها را برکنده و به جایشان خار کاشته که ما ناچار شده ایم پر تقال اسپانیا را بخوریم و سیب فرانسه و انگور آرژانتینی را ؟
آیا جز این است که هر چه امروز بر سر ما می رود یکشبه روی نداده و همه و همه دستاوردهای سی سال حکومت روضه خوان ها بر ایران است ؟

دولت خاتمی از بام تا شام از « آبخان داری و آبخیز داری » برای رونق کشاورزی گفت و بر خارهای بیابان افزود . سخنان اش در سطح رسانه ها باقی ماند و سرمایه ها از دیگر کشورها سر در آورد . یک روز خبر خریدن یک بزرگراه را شنیدیم و روزی دیگر شعبه ای از افتتاح فلان فروشگاه زنجیره ای را در یک کشور اروپایی ؛ و از همه مهمتر سرمایه گذاری در کشور ملخ کوچک یعنی « دوبی » را . آیا میلیارد ها ثروتی که از کشور بیرون رفته ، همه در دوره احمدی نژاد و یاران بوده ؟ یا « رفقا » ی ملا خاتمی هم شریک همین غارت بوده اند ؟

از زنان و مصیبت شان هم شما لطفا سخنی نگوئید . از همان سال پنجاه و هفت ، حجاب را بر سر زنان

افکندید و حاج خانم های خود را از کشور به در بردید . دیگر بس است . دایه عزیز تر از مادر نشوید برای زنان درمانده و سی سال رنج کشیده ولی پرتلاش و مبارز ایرانی .

وضعیت بین المللی هم اگر چشمگیر بوده برای شمای خارج نشین بوده است . ما که فقط از پنهان شدن خاتمی در دستشویی سازمان ملل شنیدیم و بسته شدن قراردادهای کلان در زمان « شیراک » و « شرودر » و منافی که از این روابط عاید کشورهای اروپایی شد . دقیقا همان راهی که امروز باند احمدی نژاد با دیگر سران اروپایی طی می کنند .

جناب میلانی در جای دیگر سخن از پشیمانی می گویند و این که چرا در دوره نهم انتخابات ریاست جمهوری « گره بر باد » زده اند و مردم را تشویق نکرده اند که پای صندوق ها بروند .

عجبا ! نگرانم اگر این ابراز پشیمانی در دیگر بخش های زندگی ایشان هم وجود داشته باشد ، هنوز هم بتوان عکس بزرگ « مائو » را بر دیوار اتاق کارشان دید .

به راستی آخر این چه شیوه ای است برای کسی و کسانی که خود را استاد و « فرهیخته » و روشنفکر می خوانند ؟ یک روز سخنی می گویند و برایش جان می فشاند و روزی دیگر اظهار پشیمانی می کنند و روزی دیگر باز هم به میدان می آیند که فردایش دوباره اظهار پوزش و ندامت کنند . چیست این چرخنده ء بی سرانجام نیندیشایی ؟

عالیجنابان برای توجیه گری ها هم از هیچ کلامی فروگذار نمی کنند حتا از قیاس مع الفارق میان آمریکا و ایران ؛ و اوباما و جرج بوش .

این ها را با ما چه کار ؟ جناب استاد فرهیخته ! شما دارید از انتخابات در یک حکومت دینی ، یک حکومت توتالیتر ، یک حکومت سرکوبگر که به هیچ روی با واژه دموکراسی سر آشتی ندارد سخن می گوئید . شما دارید از جنایتکارانی بس دیوانه تر از هیتلر و موسولینی و استالین سخن می گوئید . شما از کسانی می گوئید که به خطر افتادن امنیت ملی را به یک تار موی زن وابسته می دانند ، که آن را به کوتاهی آستین یک پسرک خوش سیمای ایرانی گره می زنند ، که به امضا جمع کردن برای مبارزه با چند همسری وابسته می شمارند ، که به سرعت اینترنت نسبت می دهند ، که به چپ چپ نگاه کردن به یک مامور نیروی انتظامی یا یک آخوند روضه خوان ، در خطر می یابند .

کجای کارید آقا ؟ می دانید میانگین عمر طبیعی در ایران چقدر است ؟ میانگین سن انفارکتوس به بهار نوجوانی رسیده است ؟ آیا نمی دانید دراز شدن عمر این رژیم معادل کوتاه شدن عمر ایرانیان است ؟ با پای صندوق رفتن می خواهید از عمر این رژیم کاسته شود ؟

نفرمایید که دفعه پیش « گره بر باد » زده اید که به مردم گفته اید تحریم کنند ؛ و امروز پشیمان شده اید و

از این رو از مردم می‌خواهید برای جبران مافات پای صندوق‌ها بروند . نه آقا ، پای صندوق رفتن برابر است با برافراشتن پرچم نادانی مردم پیش چشم دنیا . نشان دادن این که مردم از هشت سال دولت بی‌لیاقت خاتمی درس نگرفته‌اند ، این که مردم هنوز همان مردم دهه شصت هستند ، این که مردم هنوز همان مردم سال پنجاه و هفت‌اند .

مردم را تشویق نکنید . راه به جایی نخواهید برد . مردم به « باد » دل خوش نخواهند داشت .
جناب آقای میلانی و هیات رفقا !

تنور این انتخابات با سخنان کسانی چون شما گرم نمی‌شود . هیزم‌ها خشک نیستند . جوانه‌های بسیاری بر آن روییده‌است . اشک مادران دلسوخته و فرزند از دست داده در این رژیم تا همیشه ننگین ، نگذاشته‌هیزم‌ها خشک شوند . بیهوده بر آتش انتخابات ندمید